



تقریر درس خارج اصول فقه آیت الله اراکی رحمته الله

مقرر	حجت الاسلام محمد علی زحمت کش	جلسه	۱۲	تاریخ	۱۴۰۳/۰۷/۱۶
عنوان ۱	خبر واحد				
عنوان ۲	بررسی اصل حجیت خبر واحد				
عنوان ۳	ادله قائلین حجیت خبر واحد				
عنوان ۴	نوع اول: استدلال به کتاب				
عنوان ۵	استدلال به آیه نبأ				
عنوان ۶	روش اول: استدلال به مفهوم شرط				

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَ لَعَنَهُ اللَّهُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ»

مرور درس گذشته

بحث ما در ادامه تقریر بیان استاد شهید رحمته الله در بیان جامع اشکالاتی که به استدلال به مفهوم شرط در آیه نبأ برای اثبات حجیت خبر شده است بود. چهار بند از بیان استاد شهید را بیان کردیم و توضیح دادیم. در بندهای گذشته بیان کردیم که نسبت موضوع در قضیه شرطیه، با شرط، به سه شکل است: گاهی شرط، محقق منحصر به فرد موضوع جزاء است، گاهی شرط، محقق یک وصف عارضی بر موضوع است و گاهی نیز شرط، محقق موضوع جزاء است، اما محقق منحصر به فرد نیست. گفتیم در قسم دوم و سوم، شرط مسوق برای بیان موضوع نیست و دارای مفهوم است.

در تطبیق این مطلب بر آیه نبأ، گفتیم باید دید که آیه نبأ، چگونه تفسیر می شود؛ با برخی از تفاسیر، مفهوم شرط در آیه نبأ، سالبه به انتفای موضوع خواهد شد یعنی شرط، مسوق برای موضوع خواهد بود؛ مانند هنگامی که گفته شود مراد آیه، این است: «نبأ الفاسق ان جائکم به فتبینوا» که در این صورت، هنگامی که شرط (جائکم به) منتفی شود، «نبأ الفاسق» که موضوع است نیز منتفی می شود. مرحوم شیخ نیز چنین مفهوم آیه را فرض کرده بودند و مرحوم آخوند بر ایشان اشکال گرفتند که چنین فرضی، منجر به این می شود که مفهوم آیه، سالبه به انتفای موضوع باشد.

اگر گفته شود مفاد آیه «النبأ اذا جاء به الفاسق فتبینوا» است؛ یعنی «نبأ» موضوع باشد ـ همان چیزی که مرحوم آقا ضیاء و به شکلی مرحوم آخوند می فرمودند ـ، شرط محقق موضوع است، اما محقق منحصر نخواهد بود؛ زیرا در صورتی که فاسق خبر نیاورد، ممکن است عادل خبر بیاورد؛ لذا با انتفای شرط، لزوماً موضوع جزاء (نبأ) منتفی نمی شود؛ از این رو، جمله دارای مفهوم خواهد بود.

همچنین اگر گفته شود مفاد آیه، «الفاسق ان جاء بالخبر فتبينوا الخبر» است، شرط، وصف عارضی بر موضوع جزاء خواهد بود. به اشکال مختلفی می توان این فرض را تصویر کرد؛ مانند اینکه گفته شود «الجائی بالخبر ان كان المخبر به فاسقاً فتبينوا». «ان كان المخبر به فاسقاً»، وصف عارض بر موضوع در جزاست و می تواند فاسق بودن مخبر منتفی شود و موضوع باقی باشد؛ در نتیجه مفهوم چنین می شود: «المخبر ان لم يكن فاسقاً فلا تبينوا الخبر».

بیان کردیم که سرانجام مرحوم شهید صدر رحمته الله علیه چنین نتیجه گرفتند که ظهور آیه اقتضاء می کند که شرط در آیه، از قبیل نوع دوم باشد؛ یعنی شرط، محقق موضوع است؛ اما محقق غیر منحصر است؛ لذا دارای مفهوم خواهد بود.

تذکر یک نکته در مورد منطق دلالت

چند علم وجود دارد که تولید حوزه های علمی شیعی است و از مهم ترین علوم روز است؛ از جمله علم منطق دلالت. منطق متعارفی که مطرح می شود، منطق تفکیر یا استدلال است که «قانون تعصم مراعاته الفكر عن الخطا» است؛ یعنی ضابطه و منطقی است که برای پرهیز از خطای در استدلال و تفکیر، از آن استفاده می شود. منطق دیگر که کشف آن مربوط به حوزه های علمی شیعی است، منطق دلالت است که از آن می توان به منطق فهم متن تعبیر کرد.

عقلاء که با یکدیگر سخن می گویند، در تفهیم و تفاهم خودشان از طریق سخن گفتن، قوانینی را رعایت می کنند - ولو ارتکازاً - و بر اساس این قانون سخن، می توان مراد متکلم را به دست آورد و بر اساس این قانون، می توان مسئولیت کلام متکلم را بر او تحمیل کرد. متأسفانه اسم بسیار سستی برای آن در علم اصول وضع شده است که به آن مباحث الفاظ گفته می شود؛ در حالی که در علم اصول مباحث الفاظ وجود ندارد؛ بلکه منطق دلالت وجود دارد؛ لذا است که مباحث الفاظ اصولی، ربطی به مباحث لغوی ندارد و اینکه برخی از اکابر گفته اند «مباحث الفاظ اصولی از مباحث الفاظ لغوی است و چون اهل لغت، این مباحث را بیان نکرده اند و چون مفید در استنباط است، آن را در اصول بحث کرده اند»، اشتباه است.

مباحث الفاظ اصولی که ما از آن به منطق دلالت تعبیر می کنیم، ماهیتاً با مباحث لغوی و ادبی (لغت، صرف، نحو و معانی بیان) متفاوت است. گرچه علوم لغت، صرف و نحو و مباحث این چنینی نیز نوعی منطق هستند؛ اما آنها منطق درست سخن گفتن است. اگر کسی می خواهد درست سخن بگوید، باید این علوم را بیاموزد و به کار بگیرد که به این علوم، منطق تعبیر می توان گفت. اما این منطق، ربطی به مباحث الفاظ اصولی ندارد؛ اگرچه در برخی مباحث اصولی، ممکن است از برخی مباحث ادبی استعانت گرفته شود؛ اما بدین معنا نیست که اینها یکی هستند؛ بلکه مباحث الفاظ اصول، منطق فهم مراد متکلم از کلام است؛ لذا ما می گویم دلالت بر چند قسم است: دلالت تصویری، دلالت تصدیقی اولی و ثانوی و دلالت تصدیقی ثالثه ای که کشف از مراد می کند. لذا است که در اصول می گوئیم اراده، گاهی استعمالیه است و گاهی اراده تفهیمه است و گاهی اراده جدی است. اینها حرف های ما در اصول است و ربطی به لغت و مباحث ادبی ندارد؛ بلکه منطق فهم است. اینکه ما می گوئیم امر ظهور در وجوب دارد، برای این است که می خواهیم ظهور را کاشف از مراد بدانیم؛ لذا در مباحث ظهور گفته ایم که آنچه در مباحث اصول مراد ماست، ظهور بما هو ظهور نیست؛ بلکه دلالت است که اعم از ظهور است؛ بنابراین اگر کسی حرفی بزند که سخن او، دارای مدلول التزامی غیر بین باشد، با اینکه ظهور نیست - با برخی ظوابط - حجت است؛ اینجاست که بین کلام خداوند و معصوم تفاوت ایجاد می شود؛ زیرا شرط بارکردن مسئولیت دلالت های التزامی غیر بین بر متکلم، این است که متکلم، به آن تلازم غیر بین التفات داشته باشد؛ لذا اگر کسی حرفی بزند که مستلزم کفر است به

شکل استلزام غیر بین و خود او متوجه این استلزام نیست، نمی توان گفت که او کافر است؛ اما اگر خدای متعال در قرآن کریم یا معصوم، کلامی فرمودند که دارای لازم غیر بین است، حجت خواهد بود؛ زیرا متکلم، متکلمی است که نمی توان گفت ملتفت به لازم غیر بین کلام خود نیست.

این علم اصولی که ما می خوانیم، واقعاً همه اش اصول مهمی است و علمی است که تنها ما داریم و در این جهان، غیر از ما کسی این علم را ندارد. بنده که برخی از این مباحث را در کشورهای خارجی مطرح کرده ام، دیده ام که چگونه آنها در مواجهه با این مباحث، دهشت زده می شوند که این چه علم جدیدی است که ما تاکنون از آن خبر نداشتیم. بر این علوم زبانی که امروز در دانشگاه ها از غرب وارد شده، نمی توان اسم علم گذاشت؛ بلکه یک سری تصورات و تحلیلات پراکنده و متفرقه است. علم، چیزی است که نزد ماست. ماییم که علم منطقی دلالت داریم.

این پرانتزی بود که قبل از این دقت هایی که الان به آن اشاره می کنیم، مخصوصاً شهید صدر که بابی باز کردند بر سر این دقت ها، به آن اشاره کردیم.

بند پنجم

در بند پنجم استاد شهید می فرمایند این تقسیمات سه گانه ای که تاکنون مطرح شد، مربوط به نسبت شرط، با موضوع جزاء بود؛ اما نوع دیگری از موضوع وجود دارد که موضوع کل قضیه شرطیه است؛ نه موضوع خصوص جزاء تا بخواهیم نسبت شرط با موضوع جزاء را قیاس کنیم و تقسیمات سه گانه ذکر شده پیش آید.

موضوع کل قضیه شرطیه به این شکل است که متکلم ابتدا یک موضوع را فرض می کند و بعد تمام جمله شرطیه، بر آن موضوع بار می شود؛ مانند اینکه بگوید: «زید ان جائك اكرمه».

بین این موضوع که موضوع قضیه شرطیه است با موضوع جزاء، گاهی اتحاد وجود دارد و گاهی افتراق؛ بدین معنا که گاهی موضوع کل قضیه شرطیه، همان موضوع جزاء است؛ مانند «زید ان جائك اكرمه» که «زید»، هم موضوع قضیه شرطیه است و هم موضوع جزاء است. گاهی نیز این دو موضوع، مختلفند؛ مانند «زید ان جائك فاكرم عمراً» که زید، موضوع قضیه شرطیه است، اما موضوع جزاء، متحد با موضوع جمله شرطیه نیست.

تعبیر ایشان نسبت به این نوع قضیه، این است که این قضیه، قضیه شرطیه ای است که ممزوج با معنای حملی است؛ یعنی قضیه شرطیه محض نیست؛ بلکه با نوعی از حمل آمیخته شده است و برگشت آن، به شکلی به قضایای حملیه حقیقیه است به عبارتی، گویا کل قضیه شرطیه، بر موضوعی حمل می شود؛ در نتیجه، مانند قضایای حملیه حقیقیه می شود. احکام شرعی، غالباً به شکل قضایای حملیه حقیقیه بیان شده است.

در قضایای حملیه حقیقیه، گفته می شود که موضوع، مفروض الوجود یا مقدر الوجود است و حکم بر آن موضوع مقدر الوجود بار می شود؛ لذا این چنین نیست که حکم، بر تحقق خارجی موضوع متوقف باشد؛ بلکه چه موضوع در خارج تحقق یابد و چه تحقق نیابد، این حکم، قابل عروض بر موضوع خودش است؛ مانند اینکه گفته شود: «من قال لا اله الا الله و محمد رسول الله ﷺ فهو مسلم» که یک قضیه حقیقیه است؛ چه اینکه چنین قائلی در خارج تحقق یابد و چه اینکه تحقق نیابد.

برگشت چنین قضایای حملیه‌ای که موضوع آنها مقدر الوجود است، به قضیه شرطیه است. مثلاً هنگامی که می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ هَذَا»^۱، موضوع این حکم، مقدر الوجود است و قابل تبدیل به قضیه شرطیه است: «ان وجد مشرك، فهو نجس». همینطور «الكلب نجس»، یعنی «ان وجد كلب، فهو نجس»؛ «الماء طهور»، یعنی «ان وجد ماء فهو طهور». برگشت چنین قضیه‌های حملیه حقیقیه‌ای^۲ - که موضوع در آنها مقدر الوجود است، به قضیه شرطیه است.

همانطوری که در قضیه حملیه حقیقیه، چنین است، از آن طرف اگر قضیه شرطیه‌ای وجود داشت که موضوعی داشت و کل قضیه شرطیه، بر آن موضوع بار شده بود، این موضوع، موضوع مقدر الوجود خواهد بود و روح این نوع قضیه شرطیه، قضیه حملیه است؛ زیرا در این نوع از قضیه شرطیه نیز یک موضوع مقدر الوجود وجود دارد که بر اساس آن، کل قضیه شرطیه بر آن بار می‌شود.

در نصوص و متون شرعی، این‌گونه تعابیر تکرار شده است. اینکه بین این نوع قضیه شرطیه یا آن نوعی که در گذشته بحث شد، فرق بگذاریم، بسیار مهم است و اثر فقهی بر آن بار می‌شود. سپس استاد شهید به آثار شرعی که ممکن است بر این نوع از قضایا بار شود می‌پردازند.^۳

سوال یکی از شاگردان: چون «زید» در «زید ان جائك اكرمه»، در ابتدا آمده، اینطور از جمله شرطیه برداشت می‌کنید؟ پاسخ استاد: بحث اول و آخر نیست؛ بلکه بحث فرض یا تقدیر گرفتن است. بله؛ اینکه ابتدا موضوع می‌آید و بعد جمله شرطیه، نوعی تعبیر است که این فرض را نشان می‌دهد و ممکن است تعبیر دیگری نیز آورده شود که افاده تقدیر الوجودی کل شرطیه بکند؛ اگرچه موضوع آن اول نیامده باشد. بحث ما در اینجا، بحث معنایی است و بحث لفظی نداریم؛ اما معمولاً از اینگونه معنا، چنین تعبیر می‌شود که ابتدا موضوع قضیه شرطیه را بیان می‌کنند و سپس، قضیه شرطیه را بر آن بار می‌کنند. این نوع قضیه شرطیه، شبیه به همان است که ما در ابتدا گفتیم که «آمَنُوا إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ» شرط نیست؛ بلکه مفروض است و شرط اصلی، «ان اردتم العمل به» است؛ یعنی فرضی تقدیر شده و کل جمله شرطیه، در آن فرض بار می‌شود. البته

۱. ای کسانی که ایمان آورده‌اید! مشرکان ناپاکند؛ پس نباید بعد از امسال، نزدیک مسجد الحرام شوند. سوره توبه: ۲۸.

۲. البته یک قضیه حقیقه اصولی وجود دارد و یک قضیه حقیقیه فلسفی که گاهی این دو با یکدیگر خلط می‌شود که در آینده بیشتر توضیح خواهیم داد.

۳. متن تقریر درس شهید صدر رحمته الله علیه چنین است: «هذا كله لو أُريد بالموضوع موضوع الحكم، فالشرطية في الآية الكريمة بلحاظ ما هو موضوع الحكم فيها لا تكون مسوقة لبيان تحققه. إلا أنَّ هناك موضوعاً للشرطية بمعنى آخر وهو ما يمكن فرضه قبل الجملة الشرطية و موضوعاً لها كما في قولك (زید ان جاءك فأكرمه) وبين هذا المعنى للموضوع والمعنى السابق عموم من وجه إذ قد يفترقا كما في قولك (زید ان جاءك فتصدق على جيرانك) حيث ان موضوع الجزاء هو الجيران مع أنَّ موضوع الشرطية هو زید، وقد يجتمعان كما في (زید ان جاءك فأكرمه) وهذا النحو من الموضوع للقضية الشرطية أعني ما يجعل موضوعاً لنفس الشرطية والتعليق بحسب الحقيقة تطعيم للقضية الشرطية بالحملية، وهذا يؤدي إلى أن يكون ما جعل موضوعاً بهذا المعنى في القضايا الشرطية مأخوذاً بنحو الفرض والتقدير كما هو الحال في القضايا الحقيقية التي تكون الأحكام الشرعية منها عادة لأن الموضوع في القضايا الحقيقية مفروض ومقدر الوجود وهذا يترتب عليه ثمرات في باب الاستنباط». بحوث في علم الأصول؛ ج ۴، ص ۳۵۳.

نمی‌گوییم حرف استاد شهید این است؛ بلکه این را برای تقریب به ذهن بیان می‌کنیم که همانطور که در آنجا گفتیم ﴿أَمْنُوا إِنَّ
جَاءَكُمُ الْفَيْقُ بِنَبِيٍّ﴾ فرض است، اینجا نیز موضوعی وجود دارد که فرض می‌شود و کل جمله شرطیه بر آن بار می‌شود.
و صلّی الله علی محمد و آله الطّاهرین